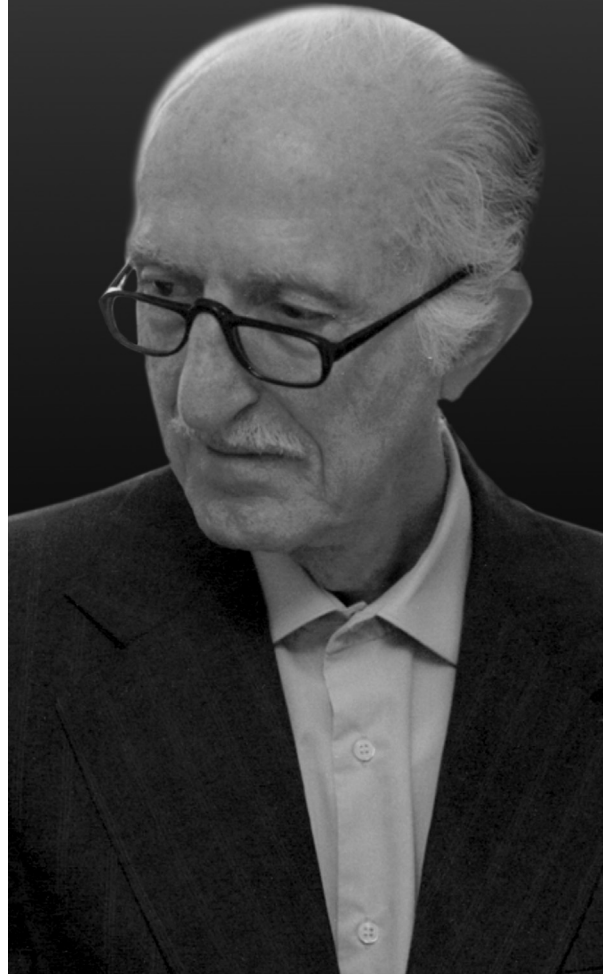




عروض قدیم در برابر عروض جدید

استاد ابوالحسن نجفی

اولین نشست تخصصی مشترک فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی با موضوع «عروض قدیم در برابر عروض جدید» با سخنرانی استاد ابوالحسن نجفی، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در اردیبهشت‌ماه سال جاری برگزار شد. در این نشست، استاد نجفی درباره تفاوت میان عروض قدیم و جدید، روش‌های تعلیم و تعلم آن‌ها و مقایسه‌ای میان این دو روش، میزان پاسخ‌گویی عروض قدیم به مسائل و



مشکلات وزن شعر، و استفاده از دستاوردهای علوم امروز برای توضیح وزن شعر، به تفصیل سخن گفت.

استاد نجفی، در ابتدای سخنرانی خود چنین توضیح داد: قدیم‌ترین آثار شعری که سند آن برای ما باقی مانده متعلق به قرن سوم هجری است. پیش از آن هم البته زبان فارسی و زبان‌های قبل از اسلام، یعنی زبان‌های قدیم فارسی، دارای شعر بوده‌اند؛ چون هیچ زبانی نیست که دارای شعر نباشد. تمام زبان‌های دنیا حتی زبان‌هایی که به مرحله کتابت نرسیده‌اند - زبان‌هایی که به اشتباه آن‌ها را زبان‌های ابتدایی می‌گویند - آن‌ها هم دارای شعر هستند؛ بنابراین، زبان‌های ایرانی همه از قدیم‌الایام شعر داشته‌اند. اما آنچه از فارسی دری به ما رسیده از قرن سوم است تا امروز.

و همچنین درباره آثار شعری به‌جامانده ادب فارسی متذکر شد: بزرگ‌ترین شاهکارهای ادبی ما به این وزن، یعنی به وزن عروضی نوشته شده که تا امروز هم پابرجاست. آثاری مثل شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، مثنوی مولوی، غزلیات شمس، غزلیات حافظ، غزلیات سعدی، و بوستان سعدی؛ یعنی شاهکارهایی که در قله ادبیات جهانی قرار دارند همه به این وزن نوشته شده‌است. این وزن مدت ۱۲۰۰ سال بر ادبیات فارسی مسلط بود، تا اینکه در قرن حاضر، کم‌وبیش از هفتاد - هشتاد سال پیش، تغییراتی در این وزن ایجاد شد که حاصل این تغییرات به اوزان نیمایی معروف است. تغییرات نخست از آنجا شروع شد و بعد تغییرات دیگری رخ داد که در طی آن این وزن را مطلقاً کنار گذاشتند که آن را شعر آزاد می‌گویند.

آنچه به شعر نیمایی مربوط می‌شود مطابق اصول عروض قدیم فارسی است و احتیاج به بحث دیگری دارد که فعلاً از موضوع بحث ما خارج است، اما آنچه شعر آزاد گفته می‌شود یا آنچه امروز به آن شعر سپید می‌گویند، البته دارای وزن عروضی نیست.

تعداد کسانی که به وزن عروضی شعر می‌گویند بیشتر از کسانی است که به وزن آزاد شعر می‌گویند، یعنی بدون وزن و ناموزون شعر می‌گویند

و من قبول ندارم که این فرض محقق بشود و این وزن کنار گذاشته شود. شخصیت‌های بزرگ تاریخ ادبیات ما با این وزن اشعار خود را سروده‌اند و بسیاری از آثار بزرگ ادبی ما با وزن عروضی نوشته شده و حفظ و نگهداری از این آثار وظیفه ملی ماست.

شعر عربی هم مثل شعر فارسی است. آنان نیز قبل از اسلام دارای شعر بوده‌اند و همان وزنی را به کار می‌برده‌اند که به آن وزن عروضی می‌گوییم. به هر حال، در آنجا نیز شعر بوده و وزن شعر آنان هم وزن شعر عروضی بوده است.

همچنان که اول زبان به وجود می‌آید و بعد دستور زبان را می‌نویسند، شعر هم اول به وجود می‌آید و اینکه وزن آن و خصوصیات مربوط به آن وزن چگونه خواهد بود - که به نام عروض معروف است - بعد از آن به وجود می‌آید. بنابراین، زمانی که وزن عروضی به صورت مدون درآمد، خیلی بعد از این بود که نمونه‌هایی به وزن عروضی به وجود آمده بود.

اولین کسی که وزن شعر عروضی را مدون کرد و او را واضح عروض می‌شمارند (درحالی که او قرارداد را تدوین کرد و آن را ابداع نکرد) خلیل بن احمد عروضی فراهیدی، از اهالی بصره و از خاندان ایرانی مقیم یمن بود. این شخص اولین کتاب را در زمینه وزن شعر نوشت که متأسفانه کتاب او اکنون وجود ندارد.

ما تا آخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به زبان فارسی و برای زبان فارسی، قواعد وزن شعر در دست نداریم. قدیم‌ترین نمونه‌هایی که در این زمینه هست، یعنی درباره وزن شعر فارسی صحبت کرده‌اند، به آخر قرن چهارم برمی‌گردد، یعنی دو بیست سال بعد از نوشته شدن کتاب خلیل بن احمد عروضی. شعر فارسی قبل از این تاریخ وجود داشته است اما تنها نام کسانی که اولین شعرهای فارسی را تدوین کردند برای ما مانده و متأسفانه کتاب‌هایشان از بین رفته است. کسانی مثل بهرامی سرخسی، منصور سمرقندی و دیگران که مبنای کارشان را بر کتاب خلیل بن احمد گذاشته بودند.

استاد نجفی دربارهٔ این موضوع که چرا با وجود اینکه این افراد قصد داشتند قواعد شعر فارسی را تدوین کنند، آن را بر قواعد شعر عربی منطبق کرده‌اند گفت: این کار دو دلیل عمده دارد: دلیل اول این است که میان وزن شعر فارسی و شعر عربی مشابهت‌هایی هست: هر دوی این‌ها شعر کمی هستند و هر دو زبان متکی بر کمیت (کوتاهی و بلندی) هجاها هستند. اما شاید دلیل مهم‌تری هم وجود داشت و آن اینکه در آن دوره زبان عربی از حیثیت والایی برخوردار بود و در ایران هنوز زبان فارسی دارای حیثیت کتابت نشده بود و وقتی هم که این حیثیت کتابت را به دست آورد تحت الشعاع زبان عربی بود. دیگران، یعنی درس‌خوانده‌ها، در ابتدای ورود به مکتب، زبان عربی را می‌آموختند؛ بنابراین، آنچه شعر فارسی به نظرشان می‌آمد مثل ترانه‌های عامیانه بود که در کوچه و بازار می‌شنیدند و آن را جدی نمی‌گرفتند و برای آن حیثیت ادبی قائل نبودند.

-
- این افراد برای اینکه به شعر فارسی حیثیت ادبی و اجتماعی ببخشند تمام کوشش‌هایشان را به کار بردند که بگویند این قواعد عیناً مطابق کتابی است که خلیل بن احمد عروضی نوشته است. بنابراین، آن مقداری که با عروض عربی مشابهت داشت به جای خود آن را بیان کردند، آن‌ها را هم که مشابهت نداشت به یک صورتی در عروض گنجانند و آن را مطابق عروض عربی کردند.

در عروض نیز مانند زبان که از واحدهای آوایی کوچک، یعنی واج‌ها تشکیل شده است، واحدهای کوچکی وجود دارد که با هم ترکیب می‌شوند و واحدهای بزرگ‌تری را می‌سازند و بعد آن‌ها هم با هم ترکیب می‌شوند و واحدهای بزرگ‌تر را تشکیل می‌دهند که به آن ارکان اصلی می‌گویند.

استاد نجفی در ادامه سخنان خود درباره شکل‌گیری افاعیل عروضی گفت: در عروض نیز مانند زبان که از واحدهای آوایی کوچک، یعنی واج‌ها تشکیل شده‌است، واحدهای کوچکی وجود دارد که با هم ترکیب می‌شوند و واحدهای بزرگ‌تری را می‌سازند و بعد آن‌ها هم با هم ترکیب می‌شوند و واحدهای بزرگ‌تر را تشکیل می‌دهند که به آن ارکان اصلی می‌گویند. ارکان عروض که کوچک‌ترین واحدهای عروض هستند با هم ترکیب می‌شوند و افاعیل عروض را به‌وجود می‌آورند و پس از آن، افاعیل با هم ترکیب می‌شوند و مصراع یا بیت را به‌وجود می‌آورند.

وی در ادامه سخنان خود با استفاده از متنی که در اختیار حاضران قرار گرفته‌بود به توضیح ویژگی‌های عروض قدیم و عروض جدید پرداخت که شامل مباحثی چون ارکان اصلی عروض قدیم و جدید، استثنائات، اختیارات شاعری، ضرورت‌های شعری، برخورد عروض قدیم با تغییر کمیت مصوت‌های پایانی، و دوایر عروضی بود.

استاد نجفی در این بخش از سخنان خود بر لزوم طبقه‌بندی اوزان شعر فارسی تأکید کرد و گفت: ما چهارصد وزن متفاوت در شعر فارسی داریم و برای این اوزان باید تعیین هویت بکنیم. ما باید این‌ها را طبقه‌بندی کنیم تا مشخص شود که جای هر وزنی در کجاست؟ ممکن است که ما جای این وزن‌ها را هم مشخص کنیم، ولی ارتباطی میان این‌ها هست که این رابطه‌ها و ماهیت آن‌ها باید مشخص بشود.

وی در ادامه با طرح این پرسش که آیا ما با چهارصد وزن فارسی چنین کاری می‌توانیم بکنیم توضیح داد: به نظر من می‌شود این کار را کرد ولی تاکنون هیچ عروض‌دانی این کار را نکرده‌است. عروض قدیم تنها می‌خواسته‌است هویت این‌ها را مشخص کند و شاید قصد طبقه‌بندی نداشته و برای این کار اصطلاحاً دوایر عروضی را درست کرده‌است. خلیل بن احمد پنج دایره درست کرد و تمام اوزانسی را که تا زمان خودش، یعنی تا قرن دوم هجری وجود داشت، در این پنج دایره جا داد. آن‌طور که من شنیده‌ام

(پرسیده‌ام، شمارش نکرده‌ام) تعداد وزن‌های متفاوتی که در عربی می‌آید حدود هشتاد تاست و نه بیشتر، ولی در فارسی همان‌طور که گفتم ما چهارصد وزن متفاوت داریم که صد وزن از این چهارصد وزن در صد سال اخیر ساخته شده، بنابراین می‌بینید که وزن عروضی فعال است و شاعران کماکان آن را به کار می‌برند و حتی وزن‌های جدید هم می‌سازند. در پایان این نشست نیز برنامه پرسش و پاسخ با استاد نجفی برگزار شد.

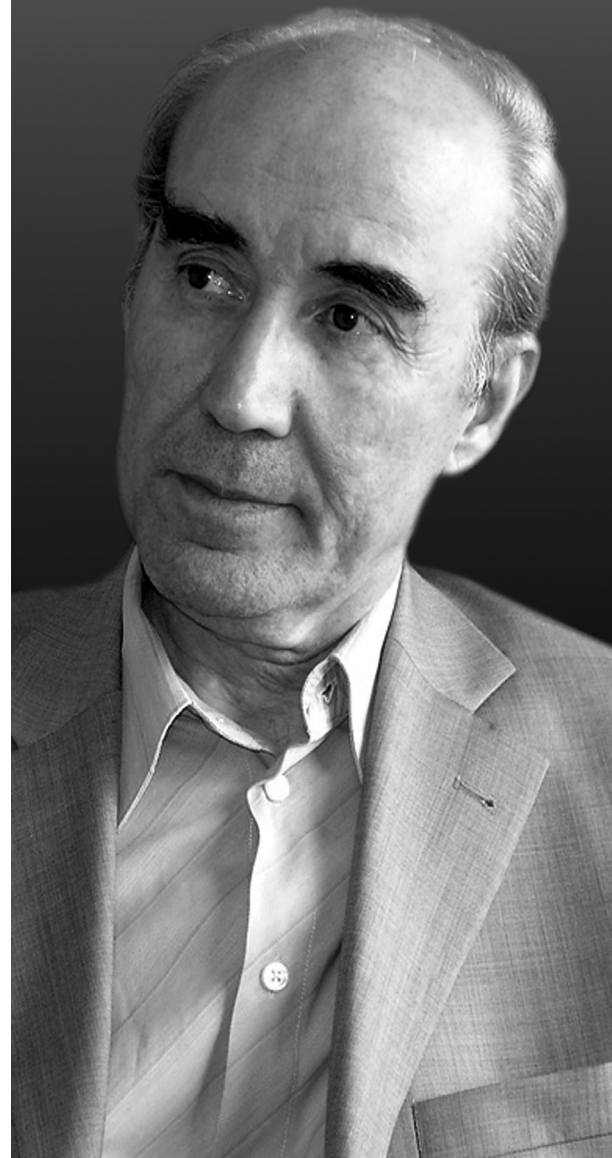


تأثیر زبان عربی بر آواهای زبان فارسی

دکتر علی اشرف صادقی

دومین نشست تخصصی مشترک فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی با موضوع «تأثیر زبان عربی بر آواهای زبان فارسی» با سخنرانی دکتر علی اشرف صادقی، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در خردادماه سال جاری برگزار شد. در این نشست، دکتر صادقی درباره نظام آوایی و واجی فارسی پس از فتح ایران و مقایسه نظام آوایی و واجی معاصر با نظام فارسی میانه و تأثیرپذیری این نظام از زبان عربی سخنرانی کرد.

دکتر صادقی در ابتدای سخنان خود



اگر قوم غالب و قوم مهاجر و تازه‌وارد موفق بشود، یعنی در نتیجه یک فرایند تاریخی زبانش غلبه کند و زبان قوم بومی را از بین ببرد، خواه‌ناخواه از آن زبان تأثیر می‌پذیرد.

با تأکید بر موضوع بحث، یعنی تأثیر زبان عربی یا نظام آوایی زبان عربی بر نظام آوایی زبان فارسی گفت: اگر بخواهیم از تأثیر بر زبان فارسی صحبت کنیم بحث بسیار طولانی می‌شود. امروزه بحث تأثیر زبان‌ها را بر یکدیگر تحت عنوان language contact می‌آورند و در این باره نیز کتاب‌های متعددی به انگلیسی و زبان‌های دیگر نوشته شده‌است. تأثیر یک زبان بر زبان دیگر که موجب تحول می‌شود سه حالت دارد که یک حالتش که امروز مورد بحث ماست این است که دو زبان در کنار هم قرار گرفته‌اند و هر دو توسط گویندگانشان به کار می‌روند و هیچ کدام از بین نمی‌روند. نه زبان عربی از بین رفته‌است و نه زبان فارسی؛ هم زبان عربی در فارسی تأثیر کرده و هم زبان فارسی در عربی.

اما دو حالت دیگر هم وجود دارد: یکی اینکه در نتیجه مهاجرت، یک قوم وارد یک منطقه می‌شود. این قوم مذکور دارای زبانی است متفاوت با زبان بومی مردم آن منطقه. اگر قوم غالب و قوم مهاجر و تازه‌وارد موفق بشود، یعنی در نتیجه یک فرایند تاریخی زبانش غلبه کند و زبان قوم بومی را از بین ببرد، خواه‌ناخواه از آن زبان تأثیر می‌پذیرد. مثلاً فرض کنید که اقوام سلجوقی وقتی که وارد کشور روم شدند زبان آن‌ها خواه‌ناخواه از دیدگاه آوایی و دستوری تحت تأثیر زبان یونانی قرار گرفت و الآن ترکی ترکیه

نظام آوایی و
واجی زبان، یک
شبکه پیچیده است
که به سرعت نمی‌شود
چیزی را وارد آن
کرد، در نتیجه این
بخش‌ها که دارای
نظام هستند در مقابل
تأثیرپذیری از یک
زبان بیگانه مقاوم‌اند.

با ترکی سایر اقوام ترک‌زبان دارای تفاوت‌هایی شده‌است. در این حالت، آن زبانی را که از بین رفته‌است «قشر زیرین» یا substratum می‌نامند. گاهی هم عکس این حالت پیش می‌آید؛ یعنی آن قوم که وارد می‌شود زبان خودش را از دست می‌دهد و زبان قوم مغلوب را، یعنی زبان بومیان آن منطقه را می‌گیرد. شبیه این حال در بلغارستان پیش آمده‌است. در آنجا هم ترک‌ها وارد شدند ولی زبان ترکی در آنجا غلبه نکرده و زبان بلغاری در آنجا مانده‌است؛ منتها زبان بلغاری نسبت به بقیه زبان‌های منطقه ساده شده و همه زبان‌شناسان متفق‌القول‌اند که این در نتیجه این است که یک قوم دیگر به آنجا آمده و زبان آنان را پذیرفته و به همین دلیل ساده‌تر شده‌است. در این حالت که زبان قوم غالب از بین می‌رود و اثراتی بر روی زبان قوم مغلوب می‌گذارد از اصطلاح «قشر زیرین» یا superstratum استفاده می‌کنند.

زبان فارسی و عربی هیچ‌یک از این دو حالت را نداشتند. این دو زبان در کنار هم قرار داشتند که اصطلاحاً به این حالت در زبان‌شناسی adstratum می‌گویند؛ یعنی وضعیت دو زبان مجاور کنار هم؛ منتها با این تفاوت که زبان عربی قرن‌ها زبان رسمی، دینی، علمی و اداری ما بوده‌است، در نتیجه، دانشمندان ما کتاب‌های خود را به این زبان نوشتند و این قضیه تا قرن پنجم که زبان رسمی در عهد غزنویان زبان دولتی بود ادامه داشت، تا



اینکه پس از آن «دیوان» از عربی به فارسی برگشت، ولی دانشمندان ما هنوز که هنوز است بعضی از کتاب‌های خود را به عربی می‌نویسند. مخصوصاً در دوره قاجار که عربی‌گرایی در فارسی مد شده بود تأثیر زبان عربی در زبان فارسی ریشه پیدا کرد.

دکتر صادقی پس از بیان این مقدمه، به موضوع اصلی سخنرانی، یعنی تأثیر زبان عربی بر آواهای زبان فارسی پرداخته، گفت: من می‌خواهم به مقاوم‌ترین بخش زبان که نظام آوایی و واجی زبان است پردازم. چون نظام آوایی و واجی زبان، یک شبکه پیچیده است که به سرعت نمی‌شود چیزی را وارد آن کرد، این بخش‌ها که دارای نظام هستند در مقابل تأثیرپذیری از یک زبان بیگانه مقاوم‌اند، اما آن جاهایی که نظام ندارد، مثل واژگان (Vocabulary) برای اینکه عناصر خارجی وارد بشوند راه باز است.

زبان عربی، در سه قرن اول پس از فتح ایران، زبان علمی و مذهبی و رسمی ایران بود. از قرن سوم هجری به بعد، شاعران شروع به سرودن شعر به فارسی دری کردند. از قرن چهارم نیز شروع به تألیف کتاب و ترجمه قرآن به این زبان کردند، اما تا قرن پنجم زبان رسمی دولتی ایران همچنان زبان عربی بود. تا قرن پنجم و اوایل قرن ششم، هنوز شماری از دانشمندان ترجیح می‌دادند کتاب‌های مهم خود را به عربی بنویسند. بر طبق شواهدی که در دست است تا چهارم الی پنج قرن اول، نظام آوایی و واجی زبان فارسی تحت تأثیر نظام آوایی و واجی عربی قرار نگرفته بوده و کمابیش مانند نظام آوایی و واجی فارسی میانه بوده است. زبان فارسی در ابتدا، یعنی در قرن اول هجری، چندین کلمه را، به شهادت جمله‌هایی که در کتب عربی و متون بعد باقی مانده است، در تماس مستقیم با اعراب پذیرفت؛ کلماتی مانند «کافر» و «حرب» و امثال این‌ها. بعد از آن، در قرن چهارم هجری - که آغاز نگارش متون منثور فارسی است - می‌بینیم که حدود ۲۵ درصد از واژگان فارسی، واژه‌های عربی است. طبق آماری که متخصصان تهیه کرده‌اند این مقدار در قرن ششم به پنجاه درصد می‌رسد؛ یعنی بین قرن چهارم تا قرن ششم ۲۵ درصد واژگان ما عربی

شده و این درصد تا زمان ما تقریباً نه به صورت قطعی، بدون تغییر مانده است؛ غیر از دوران اخیر، یعنی این هفتاد - هشتاد سال اخیر که واژگان عربی را از فارسی دور کردیم.

این پنجاه درصد چیز کمی نیست و موجب شده است که نظام واجی و آوایی زبان فارسی تحت تأثیر زبان عربی قرار گیرد و تا حدی زبان دستوری زبان فارسی هم از عربی تأثیر بپذیرد؛ یعنی آن بخشی که گفتیم خیلی مهم است.

بعد از فتح ایران و هجوم سپاهیان عرب به ایران و مهاجرت اقوام مختلف عرب به ایران، به تدریج بین ایرانیان و اعراب آمیختگی به وجود آمد. در قسمت‌هایی از ایران که در اعراب اقلیت بودند به تدریج در بومیان حل شدند و زبانشان از بین رفت، ولی در زبان مردم تأثیر گذاشت؛ یعنی در گویش آن منطقه و زبان فارسی منطقه اثر گذاشت. در بعضی مناطق ایران هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال اعراب ساکن هستند، مخصوصاً در آسیای مرکزی گروه‌هایی از اعراب که در قرن‌های اولیه به آنجا مهاجرت کرده بودند، هنوز به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کنند و به عربی تکلم می‌کنند، منتها عربی‌ای که تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته و خیلی چیزها را از فارسی پذیرفته است ولی بنیان آن بر زبان عربی است.

در ادامه دکتر صادقی به بررسی یک نمونه از این تأثیرپذیری‌ها پرداخت و تحول صامت «ق» عربی را در زبان فارسی مورد بررسی قرار داد. وی در بخشی از سخنان خود درباره واج بودن «غ» و «ژ» در فارسی میانه افزود: به عقیده متخصصان فارسی میانه، واج بودن «غ» در فارسی میانه مورد تردید است؛ زیرا این آوا در بعضی کلمات متون زرتشتی که از زبان‌های دیگر ایرانی قرض گرفته شده‌اند، و یا در بعضی کلمات عالمانه دیده می‌شود. در مورد واج بودن «ژ» نیز تردید هست، اما می‌دانیم که فارسی دری که در خراسان از آمیختگی فارسی میانه با زبان پارتی - بیشتر با عناصر واژگانی پارتی - به وجود آمد، دارای تعدادی کلمه است که در آن‌ها «ژ» به کار رفته و

به کار رفتن «ژ» در این کلمات، وابسته به جایگاه خاصی از کلمه نیست. دکتر صادقی، همچنین درباره تلفظ همزه در کلمات فارسی گفت: مقایسه نظام آوایی و واجی فارسی معاصر با نظام فارسی میانه نشان می‌دهد که در فارسی معاصر، واج همزه - که در کلمات فارسی فقط در ابتدای کلمات آغاز شده با مصوت می‌آمده است - در جایگاه‌های دیگر نیز می‌آید، مانند: مسؤل، سوء، سؤال و غیره. همچنین واج «ق» که به گفته مؤلفان عرب و ایرانی در زبان فارسی وجود نداشته، وارد نظام واجی این زبان شده است. پذیرفته شدن این تلفظ‌ها در زبان فارسی، بی‌شک در نتیجه دو عامل بوده است: نخست ورود انبوه کلمات عربی دارای این واج‌ها به زبان فارسی، دیگر مستقر شدن گروه‌های متعدد عرب‌زبان در مناطق مختلف ایران. در مورد عامل اول به این نکته باید اشاره کرد که در قرن چهارم هجری، کلمات عربی، ۲۵ تا ۳۰ درصد واژگان فارسی را تشکیل می‌داده‌اند، اما در قرن ششم هجری این رقم به پنجاه درصد رسیده است. شاهد عامل دوم هم وجود گروه‌های عرب‌زبان در مناطقی از افغانستان و ماوراءالنهر در حال حاضر است. البته در بعضی از مناطق ایران واج‌های «ح» و «ع» عربی نیز وارد نظام واجی زبان شده است. در ضمن این بررسی، مقاله‌ای نیز با عنوان «تحول صامت «ق» عربی در فارسی» در اختیار حاضران قرار گرفت که پیش‌تر در مجله زبان‌شناسی، سال بیست‌ویکم، شماره اول و دوم، ۱۳۸۵ (پیاپی ۴۱ و ۴۲) به چاپ رسیده بود. در پایان این نشست مراسم پرسش و پاسخ برگزار شد.



طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی

استاد ابوالحسن نجفی

سومین نشست از مجموعه سخنرانی‌های تخصصی مشترک فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی با موضوع «طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی» با سخنرانی استاد ابوالحسن نجفی، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در تیرماه سال جاری برگزار شد. در این نشست، استاد نجفی درباره لزوم طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی، تاریخچه کوشش‌هایی که در این باره انجام شده است، علت عدم موفقیت عروض قدیم در طبقه‌بندی وزن‌ها، رکن‌های وزن شعر و شیوه‌های موجود برای طبقه‌بندی وزن‌ها سخنرانی کرد.

وی در ابتدا با ذکر دلایلی درباره لزوم طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی گفت: ما



در زبان فارسی چهارصد وزن مختلف داریم، یعنی بیش از همه وزن‌های تمام شعرهای غربی، به طوری که اگر همه آن اوزان را روی هم بریزند نصف این مقدار هم نخواهد شد. حال ما چرا باید طبقه‌بندی بکنیم؟ این کار در وهله اول برای سهولت مراجعه است. اگر ما در خانه مان هفت یا هشت کتاب داشته باشیم، نیازی نداریم به اینکه آن‌ها را طبقه‌بندی کنیم. مثلاً در شعر فرانسه هشت یا نه وزن مختلف بیشتر نیست. بنابراین آن‌ها نیازی نمی‌بیند که این هشت یا نه وزن را طبقه‌بندی کنند؛ زبان‌های غربی دیگر هم همین‌طور. به همین جهت، تا آنجا که من اطلاع دارم، زبان‌های غربی کوششی برای این کار نکرده‌اند، چون نیازی نداشتند. اما وقتی ما در خانه مان چهارصد کتاب داشته باشیم اگر بخواهیم یکی از این کتاب‌ها را پیدا کنیم یا بخواهیم بدانیم جای کتاب تازه‌ای که به آن اضافه شده کجاست، اگر نظمی قائل نشویم به زحمت می‌افتیم و این یک دلیل مهم است که ما دست به طبقه‌بندی می‌زنیم؛ یعنی برای سهولت مراجعه. دلیل دیگر و البته مهم‌تر این است که سلسله‌مراتب واحدها را در مجموعه نشان بدهیم و در نتیجه به شناخت رابطه متقابل آن‌ها با یکدیگر و با کل دستگاه برسیم و به این طریق اصل سازنده مجموعه را به دست بیاوریم.

ما می‌توانیم با طبقه‌بندی کردن، واقعیت‌های متعدد را برای ضبط در حافظه آسان بکنیم. وقتی واقعیت‌ها پراکنده بشوند ذهن ما نمی‌تواند آن‌ها را به سرعت ضبط کند، ولی وقتی نظم داشته باشند به راحتی در حافظه می‌آیند. وی پس از آن با طرح این پرسش که برای وزن شعر فارسی چه کوشش‌های انجام شده است گفت: کتاب‌های عروض برای طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی، از قدیم تا امروز، یکی از این چهار شیوه را اختیار کرده‌اند: ۱. شیوه سنتی که واضع آن، بنا بر معروف، خلیل بن احمد عروضی (قرن دوم هجری) است و بعداً در کتاب‌های المعجم فی معاییر اشعار العجم و معیار الاشعار (قرن هفتم) و نفایس الفنون و عروض همایون (قرن هشتم) ادامه یافته و به عروض سیفی (قرن نهم) و شجرة العروض و زبدة العروض و بحور الالحن

و دَرَّةٔ نجفی (قرن چهاردهم) منتهی شده و در آخر به بدیع و قافیه و عروض دبیرستان (۱۳۳۶ ش) رسیده است.

۲. شیوهٔ دکتر پرویز نائل خانلری که نخست در تحقیق انتقادی در عروض فارسی (۱۳۲۷ ش) عرضه شده و سپس در وزن شعر فارسی (۱۳۳۷ ش) به کمال رسیده است.

۳. شیوهٔ مسعود فرزاد که در طی رساله‌ها و مقاله‌های متعدد (از ۱۳۲۱ شمسی به بعد) تدریجاً شکل گرفته و در «مجموعهٔ اوزان شعری فارسی» (۱۳۴۹ ش) صورت نهایی یافته است.

۴. شیوهٔ الِول ساتن L. P. Elwell-Sutton که در کتاب عروض فارسی (۱۹۷۶ م) به زبان انگلیسی عرضه شده و جدیدترین و احتمالاً دقیق‌ترین طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی را به دست داده است.

من معتقدم که تمام این کوشش‌ها ناموفق بوده است و اکنون می‌خواهم کوشش‌هایی را که خودم در این زمینه کرده‌ام، عرضه کنم. اول باید از تعریف وزن شروع کنیم؛ چرا یک کلام وزن دارد و چرا یک کلام را موزون می‌بینیم و می‌یابیم؟ تصور باطلی که قبلاً وجود داشت - لااقل در مورد وزن شعر - این بوده است که تناسبی میان دو مصرع شعر برقرار بشود؛ یعنی هجاها در مقابل هم قرار بگیرند. ناچار این تناسب باعث می‌شود که وزن را احساس کنیم. علم زبان‌شناسی باید به این سؤال جواب بدهد که چرا ما در این گونه جملات احساس وزن می‌کنیم. چرا اگر این کلمات را جابه‌جا بکنیم دیگر کلام موزون نیست.

مرحوم خانلری می‌گوید وزن ادراکی است که از احساس نظمی از بازگشت زمان‌های مشخص حاصل می‌شود. پیداست که این جمله ترجمهٔ تحت‌اللفظی است از یک کتاب خارجی. از این تعریف چیز زیادی دستگیر ما نمی‌شود، گرچه اگر این تعریف را تجزیه و تحلیل کنیم درست است. دقت کنید: «وزن ادراکی است که از احساس نظمی از بازگشت زمان‌های مشخص حاصل می‌شود.» من یک تعریف ابتدایی از وزن می‌دهم: تکرار

مقادیر متساوی و منفصل.

وقتی که ایرانی‌ها متوجه شدند شعر فارسی و وزن شعر می‌تواند مطابق قواعدی باشد و این قواعد دور از آن قواعدی نیست که خلیل ابن احمد به دست داده‌است شگفت‌زده شدند و توانستند یک حیثیتی برای شعر فارسی، که تا آن زمان به نظر عامیانه می‌آمد، پیدا بکنند.

آیا این مقادیر متساوی و منفصل در شعر فارسی است؟ شعر فارسی از هجاهای کوتاه و بلند تشکیل شده‌است یا بهتر است بگوییم کمیت‌های کوتاه و بلند. ترکیب این هجاها و تکرار آن‌ها ایجاد وزن می‌کند. وقتی که ایرانی‌ها متوجه شدند شعر فارسی و وزن شعر می‌تواند مطابق قواعدی باشد و این قواعد دور از آن قواعدی نیست که خلیل ابن احمد به دست داده‌است شگفت‌زده شدند و توانستند یک حیثیتی برای شعر فارسی - که تا آن زمان به نظر عامیانه می‌آمد - پیدا بکنند. آنان یک شأن ادبی برای وزن شعر پیدا کردند، و بنابراین قواعدی را که خلیل ابن احمد پیدا کرده بود قوانین ثابت ازلی برای شعر شمردند. آنان می‌خواستند شعر فارسی را با این قواعد منطبق کنند.

- وجوه مشترکی میان وزن شعر فارسی و شعر عربی وجود دارد، چون هر دوی این وزن‌ها مبتنی بر کمیت و کوتاه‌وبلندی هجاهاست. هم در عربی و هم در فارسی ما کوتاه‌وبلندی هجاها را داریم و در واقع زیربنای شعر عربی و شعر فارسی این‌هاست. زیرساخت شعر عربی و شعر فارسی یکی است ولی بناهایی که روی این پی ساخته شده به کلی متفاوت است و اگر ما سعی کنیم این دو را با هم منطبق بکنیم مشکلاتی پیش می‌آید که در عروض قدیم هم پیش آمده‌است. برای نمونه می‌توان «بحر طویل عربی» را که «ام‌البحور»

شرط هر نوع
طبقه‌بندی، سهولت
مراجعه است. فقط
آن طبقه‌بندی‌ای
معتبر است که بتواند
فورا و مستقیماً و هر چه
سریع‌تر و آسان‌تر
جوینده را به مطلوب
خود و حتی المقدور
به جای یگانه‌ای
که برای آن منظور
شده‌است راهنمایی
کند.

۷۸

نامیده می‌شود مثال زد. بعضی‌ها معتقدند که
تمام وزن‌های عربی هم از این وزن گرفته شده
و حتی یک نمونه از این وزن در سرتاسر شعر
فارسی وجود ندارد؛ لاقلاً میان شاعران درجه‌یک
ما و حتی میان شعرای دیگر هم در این وزن
شعری وجود ندارد. نمونه‌های این وزن فقط در
کتاب‌های عروض وجود دارد. عروضیون وقتی
کتاب نوشتند دیدند نمی‌توانند برای این وزن از
دواوین شعرا شاهد مثال پیدا کنند؛ به همین جهت،
خود عروضیون سعی کردند که شعری بسازند و
به‌عنوان شاهد مثال بیاورند.

استاد نجفی پس از آن درباره‌ی علت عدم
موفقیت عروض قدیم در طبقه‌بندی وزن‌های شعر
فارسی گفت: عروض قدیم با اینکه متوجه شده‌بود
مقادیر متساوی و منفصل ایجاد وزن می‌کند و
کوشش‌هایی هم با طرح چند دایره برای این کار
انجام داده‌بود، این کوشش‌ها را رها کرد؛ چون
موفق نشد این کار را انجام بدهد. چرا موفق نشد؟
دلایلی در کار هست که من فهرست‌وار آن‌ها
را بیان می‌کنم: ۱. تأثیر عروض عربی و حیثیتی
که برای عروض عربی قائل بودند دست‌وپای
عروضیون فارسی را بسته‌بود و آنان نمی‌توانستند
راهی برای این کار پیدا بکنند؛ ۲. مشکل اختیارات
شاعری؛ ۳. اوزان دوری.

در پایان، استاد نجفی در نتیجه‌گیری از
بحث خود ابراز داشت: اولین و مهم‌ترین و حتی



می‌خواهم بگویم تنها شرط هر نوع طبقه‌بندی، سهولت مراجعه است. فقط آن طبقه‌بندی‌ای معتبر است که بتواند فوراً و مستقیماً و هر چه سریع‌تر و آسان‌تر جوینده را به مطلوب خود و حتی‌المقدور به جای یگانه‌ای که برای آن منظور شده‌است راهنمایی کند. اهمیت این شرط فقط در فایده علمی آن نیست، بلکه خود نشانه درستی و استواری دستگاه طبقه‌بندی نیز هست. وظیفه طبقه‌بندی این است که شاعر را به سابقه وزن‌هایی که به کار می‌برد راهنمایی کند. هنگامی که شاعر چیره‌دستی چون سیمین بهبهانی - که در ابداع اوزان بکر می‌توان او را با مولوی قیاس کرد - غزلی با مطلع زیر می‌سراید:

سازش می‌سندید با هیچ بهانه کز خون شهیدان رودی ست روانه
و چه بسا وزن آن را تازه می‌پندارد، طبقه‌بندی موجود باید او را سریعاً راهنمایی کنند که نمونه آن در قدیم وجود داشته‌است:

ز آن نفخه که شد جفت با تربت آدم از خاک برآمد بر چرخ معظم
(مولوی)

اگر طبقه‌بندی‌های موجود از عهده این راهنمایی‌ها برنیاید - که بر نمی‌آید - در حقیقت فایده‌ای بر آن‌ها مترتب نیست. فین تیسین Finn Thiesen (محقق عروض‌شناس دانمارکی) می‌گوید که اَوَّل ساتن تا امروز بهترین دستگاه را برای طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی بنا کرده‌است. طبقه‌بندی اَوَّل ساتن چه بسا تا امروز، یعنی در مقایسه با طبقه‌بندی‌های موجود، چنین باشد اما مسلماً برای طبقه‌بندی مطلوب باید منتظر فردا بمانیم. آیا از این سخن فین تیسین می‌توان امید داشت که احیاناً خود از عهده این مهم برآمده‌باشد؟ چنین باد!

در پایان سخنرانی، مراسم پرسش و پاسخ حضاران برگزار شد که استاد نجفی در طی آن به سؤالات طرح‌شده پاسخ گفت.



گونه‌شناسی (سبک‌شناسی) نوشته‌های ادب فارسی

دکتر علی رواقی

چهارمین نشست تخصصی مشترک فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی با عنوان «گونه‌شناسی (سبک‌شناسی) نوشته‌های ادب فارسی» با سخنرانی دکتر علی رواقی، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در مردادماه سال جاری برگزار شد. در این نشست، دکتر رواقی دربارهٔ موضوعاتی چون گونه‌شناسی، گونه‌شناسی و تاریخ زبان فارسی و شکل‌گیری گونه‌ها، رابطهٔ گونه‌شناسی با سبک‌شناسی و تصحیح



متون، گونه‌شناسی و شناسایی دست‌نوشته‌های بی‌شناسنامه، و گونه‌شناسی ادبیات معاصر، به تفصیل سخنرانی کرد.

به گفته دکتر رواقی فروپاشی شهرسازی ساسانی سبب شد تا حکومت‌های کوچک و بزرگ محلی در گستره ایران بزرگ شکل بگیرد. زبان پهلوی - که زبان نوشتاری ساسانیان بود - کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شد و زبان فارسی نو یا فارسی نوین و جدید، با بهره‌وری از زبان فارسی دری (گونه‌ای از زبان پهلوی) و خط و زبان عرب، در حوزه‌های جغرافیایی گوناگون ایران کم‌کم جای زبان پهلوی را می‌گرفت. این حرکت در همه حوزه‌های زبان فارسی روندی یکسان نداشت و بسیاری از حوزه‌ها با بهره‌وری از گونه‌ها و گویش‌ها و یا دیگر زبان‌های ایرانی توانستند به گونه‌هایی تازه از زبان فارسی دسترسی پیدا کنند. کتاب‌ها و رساله‌هایی که تاکنون درباره تاریخ زبان فارسی نوشته شده‌است کمتر توانسته به چگونگی روند شکل‌گیری زبان فارسی نو در نوشته‌های فارسی پس از اسلام بپردازد.

وی در ادامه سخنان خود درباره معرفی گونه‌ها گفت: گونه، کاربردی از زبان است که می‌تواند در یک حوزه جغرافیایی و در یک دوره زمانی به کار گرفته شود؛ چراکه زبان صورتی است مطلق که هیچ اهل زبان و هیچ حوزه زبانی‌ای نمی‌تواند از همه توانمندی‌های آن سود ببرد و تمام داشته‌های آن را به کار گیرد. گونه‌ها و گویش‌ها، صورت عینی کاربرد زبان در حوزه‌ها و دوره‌های مختلف‌اند و به تعبیری دیگر، گونه‌ها و گویش‌ها، سایه‌ها و یا پرهیب‌هایی از آن صورت اصلی زبان‌اند. گونه زبانی خود به دو بخش گفتاری و نوشتاری تقسیم می‌شود.

«گونه گفتاری»، زبان گفتاری مردم یک حوزه جغرافیایی خاص در یک دوره زمانی است که می‌تواند از زبان‌ها، گونه‌ها و گویش‌های موجود در آن حوزه تأثیر پذیرفته باشد. «گونه نوشتاری» به گونه‌ای از زبان گفته می‌شود که به‌دور از ویژگی‌های گویشی و محلی باشد. «گویش» کاربردی از گونه زبانی است که در حوزه‌های جغرافیایی کوچک‌تری نسبت به حوزه

گونه به کار گرفته می‌شود. به عبارتی دیگر، گویش‌های زبانی یک حوزه، زیرمجموعه‌ای از گونه کاربرد آن حوزه به شمار می‌رود که می‌توان آن را برابر Dialect قرار داد. برای مثال می‌گوییم: گونه خراسانی و سپس می‌گوییم گویش نیشابوری.

گونه‌شناسی، شناخت کاربردهای زبان فارسی است در حوزه‌های جغرافیایی و دوره‌های مختلف و تطبیق آن با متون فارسی. برای دستیابی به این دانش، ما نخست متون فارسی حوزه‌های مختلف را از نگاه واژگانی، ساختاری و آوایی بررسی کردیم. سپس از راه سنجش مقوله‌های مختلف زبانی و بیانی هر متن با متون دیگر، به مجموعه‌ای از همخوانی‌ها دست یافتیم که همین همخوانی‌ها اساس کار ما در گونه‌شناسی قرار گرفت. در نتیجه دستیابی به این دانش و بهره‌وری از آن، توانستیم بسیاری از دشواری‌هایی را که تاکنون در راه پژوهش‌های مختلف در متون فارسی وجود داشت کم‌رنگ کنیم یا از بین ببریم.

زبان فارسی در همه حوزه‌های جغرافیایی به یک اندازه از زبان پهلوی، عربی و دری بهره‌نگرفت و در برخی از حوزه‌های جغرافیایی همچون شمال شرق ایران، به دلیل همراه شدن با زبان‌های ایرانی میانه شرقی همچون سُغدی، بلخی و خوارزمی، تفاوت‌های گسترده‌ی واژگانی، ساختاری و آوایی با زبان حوزه‌های دیگر پیدا کرد؛ همچنان که یکی از گونه‌های کاربردی زبان فارسی در حوزه جنوب شرقی خراسان، یعنی سیستان، با بهره‌وری بسیار گسترده از واژه‌ها و ساخت و آوای زبان فارسی میانه شکل گرفت. از این روی، برای شناخت تاریخ زبان فارسی نو و روند شکل‌گیری آن باید جداگانه به حوزه‌ها و دوره‌های کاربردی این زبان توجه کرد و نباید تمامی متون فارسی را با یک چشم نگریست.

پس از این مقدمات، دکتر رواقی به بیان چگونگی شکل‌گیری گونه‌های زبان فارسی پرداخت و گفت: ما از راه بررسی متون فارسی با همان روشی که پیش‌تر به آن اشاره شد، توانستیم شماری از گونه‌های زبان فارسی را شناسایی

گسترده‌گی متون
فارسی و حوزه‌های
گوناگون فرهنگی، این
مجال را به نویسندگان
کتاب‌های سبک‌شناسی
نداده‌است تا بتوانند از
مجموعه توانمندی‌های
گونه‌زبانی و فرهنگی
بهره بگیرند.

کنیم. دو نمونه از این گونه‌ها «گونه‌سیستانی» و «گونه‌فارسی فرارودی» هستند. در نخستین سده‌های اسلامی، در سیستان، با وضعیت خاص اجتماعی‌ای که در آن وجود داشت، گونه‌ای از زبان پهلوی با خط و زبان عرب شکل گرفت که ما آن را گونه‌سیستانی می‌نامیم. قرآن قدس و سوره مائده، دو اثر بازمانده از این گونه‌زبانی هستند. در آن هنگامه پرهیاو، شاید روحانیان زرتشتی - که پیش‌تر بنا به حفظ سنت شفاهی تمایلی به نگاشتن متون دینی خود نداشتند- در مواجهه با کتاب آسمانی دین نو، برآن شدند تا هم سنت شفاهی دین زرتشتی را مکتوب نمایند و هم با ترجمه و تفسیر کتاب آسمانی مسلمانان، به نوعی زرتشتیان و تازه‌مسلمانان زرتشتی را - که عربی نمی‌دانستند- به خوانش و سنجش میان این دو کتاب آسمانی تشویق کنند. ترجمه‌هایی از قرآن که به دست این دین‌باوران زرتشتی فراهم می‌شد بیشتر متأثر از یکی از گونه‌های زبانی کاربردی حوزه سیستان بود که اثرپذیری بسیاری از زبان پهلوی داشت.

فرارود هم مانند سیستان درگیری‌های فراوانی را تجربه می‌کرد. بی‌تردید، زبان فارسی کاربردی در حوزه فرارود یکی از مهم‌ترین نهادها و نمادهای فرهنگی فرارودیان به‌شمار می‌رفت که مردم این حوزه برای حفظ آن در برابر زبان عرب پافشاری درخور و شایسته‌ای از خود نشان دادند. پیش از آمدن اعراب به فرارود، بخش گسترده‌ای



از مردم این حوزه به زبان سُغدی سخن می‌گفتند و زبان سُغدی، زبان رایج در گفتار و نوشتار آنان بود. پس از وارد شدن اعراب به این ناحیه، فرارودیان به جای به کارگیری زبان عربی، گونهٔ زبانی ویژه‌ای را ایجاد کردند که ما از آن با عنوان فارسی فرارودی یاد می‌کنیم.

فارسی فرارودی در واقع آمیزه‌ای از زبان سُغدی، زبان دری - که دنبالهٔ پهلوی ساسانی به‌شمار می‌رود - و زبان و خط عربی است. متون بازمانده از این حوزه نشان می‌دهد که این گونهٔ زبانی تا قرن هشتم و نهم هجری به شکلی قوی به حرکت خود ادامه داده‌است، اما پس از غلبهٔ شیانیان بر حوزهٔ فرارود - از آغاز قرن دهم هجری - گسلی فرهنگی میان ایران و فرارود پیش آمد که دگرگونی‌هایی در گونهٔ زبانی فرارود به وجود آورد. این روند تا پایان سدهٔ نوزدهم میلادی ادامه داشت اما پس از انقلاب شوروی (۱۹۱۷ م) و شکل‌گیری تاجیکستان، به‌همت استاد صدرالدین عینی، بازگشتی دوباره به زبان پیش از قرن هشتم و نهم هجری پیدا شد و به کارگیری واژگان سده‌های نخستین هجری تا قرن هشتم و نهم دوباره در این حوزه جان گرفت.

دکتر رواقی، در باب پایداری و ناپایداری گونه‌ها، عواملی را چون تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، حکومت‌ها و حاکمان محلی و میزان مقاومت مردم برای حفظ زبان خود، مؤثر دانست و نیز دربارهٔ رابطهٔ گونه‌شناسی، سبک‌شناسی و گونه‌شناسی زبانی و فرهنگی مطالبی را بیان کرد.

وی در تعریف گونهٔ فرهنگی گفت: گونهٔ فرهنگی مجموعه‌ای است از دانش‌ها و آموزه‌های فکری و اندیشگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی، مذهبی، آیینی و باورها و بسیاری از داشته‌ها و برداشت‌های انسانی و تعلیمی، که می‌تواند در یک نویسنده یا سراینده فراهم آید.

به عقیدهٔ دکتر رواقی، گستردگی متون فارسی و حوزه‌های گوناگون فرهنگی، این مجال را به نویسندگان کتاب‌های سبک‌شناسی نداده‌است تا بتوانند از مجموعهٔ توانمندی‌های گونهٔ زبانی و فرهنگی بهره بگیرند و کتابی

تألیف کنند که تمامی موازین سبک‌شناسی در آن رعایت شده‌باشد.

نویسندگان ارجمند کتاب‌های سبک‌شناسی بیشتر همان تقسیم‌بندی شناخته و معمول گذشتگان را که بر مبنای تقسیم‌بندی دوره‌ای است پذیرفته‌اند و چون گرفتار قالب‌های از پیش مشخص شده دوره‌ای هستند و با همان سنجه‌ها و معیارهای پیشین به ارزیابی متون می‌پردازند، نتوانسته‌اند راه تازه‌ای را در سبک‌شناسی باز کنند که بتواند ویژگی‌های سبکی متون را به‌درستی نشان دهد. به همین جهت است که می‌بینیم سعدی و مولانا که در قرن هفتم هجری می‌زیسته‌اند تنها به دلیل هم‌عصر بودن، در قالب عراقی قرار گرفته‌اند. اما گونه‌شناسی (زبانی و فرهنگی) که با نگاه حوزه‌ای - دوره‌ای به متون می‌نگرد، راه تازه‌ای برای شناخت سبک این متون پیشنهاد می‌کند و داوری درباره سبک شاعران و نویسندگان دوره‌ها و حوزه‌های مختلف را به گونه‌ای دیگر بررسی می‌کند.

دانش گونه‌شناسی نکته دیگری را در سبک‌شناسی آشکار می‌سازد و آن این است که شکل‌گیری و حرکت گونه‌ها و گویش‌های زبان فارسی و زبان‌های ایرانی در همه حوزه‌ها هم‌زمان انجام نگرفته‌است. اگر روند شکل‌گیری زبان‌ها و گونه‌ها در تمامی آن‌ها یکسان بود و همگی از یک دوره معین دگرگونی را آغاز می‌کردند و در یک روزگار معلوم به پایان می‌رسیدند، می‌شد به صورتی قطعی و دقیق زمان تألیف و تصنیف متون متعلق به این گونه‌ها را مشخص کرد؛ چنین نیست، برخی از زبان‌ها و گونه‌ها دیرتر یا کندتر دگرگونی را آغاز کرده‌اند و برخی زودتر در این روند قرار گرفته‌اند.

این‌کندی و ناهم‌روی گونه‌ها و زبان‌ها می‌تواند به دلایل گوناگونی از این دست پیش آمده‌باشد: دور بودن از یک مرکزیت سیاسی، ناساز بودن اوضاع اجتماعی، پراکندگی حوزه‌های جغرافیایی زبان، شکل نگرفتن و همه‌گیر نشدن مراکز آموزشی و فراگیری زبان، و به‌طور کلی زود طرح شدن یا دیر طرح شدن نیازهای اجتماعی جدید در یک حوزه زبانی، که

در تصحیح متون،
دست نوشته های
گونه گون یک
اثر را نباید با هم
آمیخت؛ چرا که اصل
گونه شناسی برای
ما روشن می کند
که هر دست نوشت،
ویژگی های زبانی
و فرهنگی حوزه
خویش را به همراه
دارد.

۸۶



خواه ناخواه تحول آن گونه و زبان را دیر و زود
می کند.

در ادامه این نشست، همچنین نکات تازه ای
درباره شیوه تصحیح متون، با در نظر داشتن نقش
گونه ها در متون دوره های مختلف، مطرح شد. دکتر
رواقی در این باره گفت: آنچه ما از راه گونه شناسی
به آن رسیده ایم این است که در تصحیح متون،
دست نوشته های گونه گون یک اثر را نباید با هم
آمیخت؛ چرا که اصل گونه شناسی برای ما روشن
می کند که هر دست نوشت، ویژگی های زبانی
و فرهنگی حوزه خویش را به همراه دارد و اگر
آن را با دست نوشت یا دست نوشته های دیگر
بیامیزیم در حقیقت ویژگی های سبکی هر یک از
این دست نوشته ها را از آن ها گرفته ایم. جدا از آن،
متنی که بر پایه آمیزگاری این دست نوشته ها شکل
می گیرد نمی تواند گویای اصالت یک یک این
دست نوشته ها باشد.

همه دست نوشته های یک اثر، لزوماً در
حوزه زبانی مؤلف تحریر نشده اند؛ از این روی،
باید هر یک از دست نوشته های مختلف یک اثر را
جداگانه بررسی و ارزیابی کنیم تا میزان همخوانی و
ناهمخوانی آن با دست نوشته اساس آشکار گردد.
همچنین با آگاهی داشتن از گونه های مختلف
می توان به هویت شماری از دست نوشته های
بی شناسنامه نیز دست یافت.

دکتر رواقی با بیان این نکته که پس از سده های

هفتم و هشتم هجری، با شکل‌گیری یک زبان نیمه‌معیار، کاربرد واژگان حوزه‌ای از شدت پیشین افتاد و کم‌رنگ‌تر شد اضافه کرد: این روند کاهش تا آغاز دورهٔ مشروطه همچنان ادامه داشت، تا آنکه پس از انقلاب مشروطه این مجال برای نویسندگان و شاعران به‌وجود آمد تا بتوانند از تنگناهای پیشین زبان فارسی پیش از مشروطه بیرون آیند. نویسندگان و سرایندگان پس از انقلاب مشروطه از حوزه‌های تازه‌ای سر بلند کردند که پیش از این‌ها، از این سرزمین‌ها، نویسنده و شاعر پرآوازه‌ای را نمی‌شناختیم. حوزه‌هایی مثل کرمانشاه، جنوب غربی ایران، خراسان، لرستان، گیلان و غیره. در پایان این نشست، پرسش و پاسخ حضاران با دکتر رواقی دربارهٔ موضوع سخنرانی انجام شد.